«یادها و یادمان‌هایی از روزهای ثبت وقایع انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس» در گفت‌وشنود با مریم کاظم‌زاده

عکس‌های من از جنگ نشانه دید زنانه به دفاع مقدس است

■ سمانه صادقی

راوی خاطراتی که در پی می‌آید، علاوه بر آنکه در زمره خبرنگاران پرسابقه مقاطع انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس است، همسر فرمانده شهید اصغر وصالی نیز است. همین امر موجب گشته تا این گفت‌وشنود در مواضع فراوان، نمادی از امتزاج این دو خصوصیت باشد. آنچه پیش روی دارید، گفت‌وشنود ما با کاظم‌زاده در آستانه هفته دفاع مقدس ست. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

نخست بفرمایید نقطه اتصال شما با حرفه خبرنگاری در کدام بخش از زندگی‌تان اتفاق افتاد؟

اگر زندگی را به دوره کودکی، جوانی، میانسالی و پیری تقسیم کنیم، می‌شود گفت نقطه اتصال من با حرفه خبرنگاری در دوره جوانی اتفاق افتاد.

احتمال می‌دادید که بتوانید روزی وارد این حرفه بشوید و به‌عنوان یک خبرنگار به فعالیت بپردازید؟

در دوره نوجوانی و دبیرستان حقیقتاً نه، ولی چون این کار را دوست داشتم، در همان دوران ادای خبرنگارها را در می‌آوردم و اگر بخواهم صادقانه بگویم، نه، هیچ وقت فکر نمی‌کردم روزی به‌عنوان یک خبرنگار به فعالیت بپردازم.

منظورتان از اینکه ادای خبرنگارها را درمی‌آوردم، چیست؟

مثلاً مصاحبه می‌کردم، عکس می‌گرفتم و به این صورت ادای خبرنگارها را در می‌آوردم. قبل از انقلاب، در سال ۵۶ و ۵۷ که برای تحصیل به انگلیس رفته بودم، در آنجا هم دوست داشتم که ادای این کار را دربیاورم لذا آنجا هم عکس می‌گرفتم و مصاحبه می‌کردم.

در انگلستان در چه رشته‌ای تحصیل می‌کردید؟

بعد از دیپلم به آنجا رفتم و داشتم ALEVEL و پیش‌دانشگاهی را می‌خواندم که انقلاب شد و به ایران برگشتم.

با توجه به علاقه‌تان به حرفه خبرنگاری، در انگلیس دوره‌ای را هم گذراندید؟

دوره خبرنگاری که نه، ولی دوره عکاسی را چرا! چون کالجی که در آن درس می‌خواندم، کلاس‌های فوق‌برنامه برای عکاسی داشت که در آنها شرکت کردم. در این کلاس‌های حضوری با عکاسی با نور آشنا شدم که خیلی خوب بود. البته عکاسی آنجا عکاسی صحنه و مدلینگ بود، ولی بد نبود و در آموختن عکاسی بر من تأثیر داشت.

ورودتان به حرفه عکاسی و خبرنگاری چگونه اتفاق افتاد؟

انقلاب که شد به ایران آمدم. در آن دوران قرار بود روزنامه «انقلاب اسلامی» تأسیس بشود. کسانی که در روزنامه «انقلاب اسلامی» بودند، بیشتر بچه‌های خارج از کشور بودند و آنها به من اطلاع دادند که اگر می‌خواهی کار روزنامه انجام بدهی، می‌توانی به روزنامه «انقلاب اسلامی» بیایی. یادم است در فروردین ۵۸ به‌عنوان عکاس وارد این روزنامه شدم. یادم نیست که اولین شماره روزنامه «انقلاب اسلامی» اواخر اردیبهشت چاپ شد یا اواخر خرداد، ولی بعد بنی‌صدر تشخیص داده بود که باید روزنامه «انقلاب اسلامی» چیزی شبیه به لوموند باشد که عکس نداشت. برای همین عکاسانی که در این روزنامه دور هم جمع شده بودند، پراکنده شدند و من هم به تحریریه، سرویس شهرستان‌ها رفتم و در آنجا مشغول به کار شدم.

شخص ابوالحسن بنی‌صدر را در قامت یک مدیرمسئول چگونه دیدید؟ وی دارای چه خصال و ویژگی‌هایی بود؟

من قبل از اینکه در روزنامه «انقلاب اسلامی» مشغول به کار شوم، چند نوبت ایشان را در انگلیس، فرانسه و جاهای دیگر دیده بودم و تقریباً با خلق و خویش آشنا بودم. واقعیت این است که من به این دلیل که آقای بنی‌صدر صاحب روزنامه بود به آنجا نرفتم، بلکه به این دلیل رفتم که کار خبر و عکاسی را دوست داشتم و کاری به ایشان نداشتم، ولی همانطور که اشاره کردم شخصیت آقای بنی‌صدر در روزنامه برای من ناشناخته نبود و از قبل و دورانی که در انگلیس تحصیل می‌کردم و برای دیدن حضرت امام به نوفل‌لوشاتو می‌رفتم، ایشان را می‌شناختم که همیشه یک موضع از بالا داشت. در کل هم بنی‌صدر با ما که در تحریریه بودیم، خیلی برخورد کاری نداشت و بیشتر با دبیرهای سرویس و سردبیر آن موقع روزنامه آقای نوبری، در تعامل بود.

در این دوره شاخص‌ترین گزارش مکتوب یا تصویری که در مقام خبرنگار تهیه کردید، چه بود؟

شاخص‌ترین کارهای من کارهایی بودند که هیچ‌وقت چاپ نشدند. من با دکتر چمران راجع به امام موسی صدر و قذافی مصاحبه‌ای داشتم که هیچ‌وقت چاپ نشدند. یک مصاحبه با آقای خلخالی داشتم که هیچ‌وقت چاپ نشد. یعنی مطالبی که دوست داشتم و حرفی برای گفتن داشتند، هیچ‌وقت چاپ نشدند.

علت مخالفت با چاپ آن خبرها چه بود؟

با خط‌مشی روزنامه همخوانی نداشت. یادم است مصاحبه‌ای که با دکتر چمران در مریوان گرفتم بعد از ماجرای پاوه بود. آن موقع آقای قذافی یکی از پشتیبان‌های انقلاب ما بود و چون دکتر چمران، در ربوده شدن امام موسی صدر، قذافی را مقصر می‌دانستند، طبیعی بود که این مصاحبه چاپ نشود. در کل برای خبرنگاری که برای مدتی طولانی تهیه خبر و گزارش کرده باشد، قطعاً پیش می‌آید که گزارشی را بگویند برو تهیه کن، ولی وقتی کار انجام داده می‌شد، مسئولان آن را غیرقابل چاپ بدانند. من در ابتدا از این اتفاق خیلی ناراحت می‌شدم، ولی در حال حاضر با توجه به تجربیاتی که دارم این موضوعات را سیاه و سفید نمی‌بینم و به نظرم خاکستری است و باید درباره‌شان بحث شود. چون معتقدم انسان باید مسائل دیگری را هم در نظر بگیرد و نه فقط گزارشی را که تهیه کرده است.

با این وصف وظیفه یک خبرنگار چه می‌شود؟

وظیفه خبرنگار انتقال صادقانه یک رویداد است و خبرنگار نباید خودش جبهه‌گیری داشته باشد، بلکه باید کارش را صادقانه انجام بدهد، ولی نتیجه‌اش خیلی مهم است، مثلاً در دوران جنگ که گزارش تهیه می‌کردیم، یادم است که همه مردم به دنبال هر موشک‌باران و بمباران به دنبال انتقام بودند و می‌گفتند ما چرا نباید بغداد یا هر جای دیگری را بمباران کنیم؟ درحالی که جنگ محوری و انتقام و موضوعات دیگر امر پیچیده‌ای بود. به همین دلیل معتقدم مدیریت رسانه به هیچ وجه سرسری و بدون تدبیر امکانپذیر نیست و باید حتماً خط‌مشی داشته باشد و با فکر و تدبیر انجام بشود. اما امروزه با آنکه فضای مجازی هم به رسانه تبدیل شده، متأسفانه می‌بینیم مدیریت رسانه‌ای حساب شده‌ای در این زمینه وجود ندارد و از قبل برای آن برنامه و فکری نشده است، لذا در فضای مجازی گاهی یک رخداد دروغ را چنان بال و پر می‌دهند که مثل یک خبر واقعی جلوه می‌کند، در صورتی که اصل خبر اینطور نیست. متأسفانه ما همیشه واکنشی عمل می‌کنیم. یعنی ابتدا منتظر می‌مانیم که رسانه‌های بیگانه اقدامی بکنند و بعد ما در واکنش به آن، اقدام متقابل انجام می‌دهیم. بیشتر مدیریت‌های فرهنگی ما پاتک به فعالیت‌های دشمن است.

برای تهیه خبر و گزارش، خودتان تصمیم می‌گرفتید یا موضوعات از طرف سردبیری به شما محول می‌شد؟

یک خبرنگار باید خیلی آماده باشد. متأسفانه در حال حاضر کارهایی را که در رسانه‌های جمعی و رادیو تلویزیون می‌بینیم، نشان می‌دهد که خبرنگارها خبر بیار مدیران مسئول آن رسانه هستند و چیزی را که از آنها خواسته می‌شود، انجام می‌دهند. درحالی که آن روزها چنین فضایی برای ما نبود و ما باید خودمان هوشیار می‌بودیم. ممکن بود که من صبح که از خانه بیرون می‌آمدم با اتفاقی مواجه بشوم که به درد خبر بخورد، بی‌آنکه دبیر سرویس به من گفته باشد و اتفاقاً همان خبر چاپ هم می‌شد. نه‌تنها من، بلکه حرفه خبرنگاری به‌گونه‌ای بود که خبرنگار همیشه STAND BY و آماده بود و ذهن و فکرش روی اتفاقات متمرکز بود. مثلاً یادم است یک روز از خیابان جمهوری که مسیر من بود به طرف روزنامه می‌رفتم که دیدم یک نفر خودکشی کرده است. قضیه مربوط به ۲۰ سال پیش است. بدون اینکه کسی به من چیزی گفته باشد، گزارش آن قضیه را تهیه کردم و در روزنامه چاپ شد.

در قضیه کردستان چطور، این مأموریت از طرف روزنامه به شما محول شد یا خودتان تصمیم به سفر گرفتید؟

بخاطر آن‌که در مورد این قضیه کنجکاو بودم با اصرار خودم به کردستان سفر کردم. چون اخباری که از آنجا می‌رسید خیلی ضد و نقیض بود و بعضی از اوقات اخبار کاملاً با واقعیت تفاوت داشت. الان وقتی فکرش را می‌کنم، می‌بینم خیلی چیزهایی که آن دوران می‌شنیدیم، با چیزی که وقتی می‌رفتیم و ته و توی ماجرا را درمی‌آوریم، مغایرت داشت.

مصداقی از این دوگانگی اخبار یادتان است؟

اتفاقاتی که برایم پیش می‌آمدند، یکی دو تا نیستند و همه به ذهنم هجوم می‌آورند، اما در کل آنچه در پشت‌پرده حوادث کردستان شاهد بودیم و بعضی‌هایشان مثل جدایی کردستان از ایران، حوادث خطرناکی بودند که در تهران کمرنگ جلوه می‌کردند. حوادثی که نقطه عطفش در پاوه بود و نهایتاً باعث شد آن اتفاق بزرگ رخ دهد.

نام شما با نام شهید اصغر وصالی پیوند خورده است، ابتدا بفرمایید که چگونه با هم آشنا شدید؟

مسبب آشنایی من با اصغر وصالی، دکتر چمران بود. ماجراهایی پیش آمد و آشنا شدیم، بعد از چند ماه هم در زمستان ۵۸ ازدواج کردیم.

این ازدواج چه تأثیری بر روند خبرنگاری شما گذاشت؟

اصلی‌ترین چیزی که از همدیگر می‌خواستیم، این بود که در کار همدیگر خیلی دخالت نداشته باشیم، چون من خبرنگار بودم و ایشان فرمانده سپاه بودند. هر دو هم واقعاً شرافتمندانه روی قول خودمان ایستادیم، ولی همراهی و درکی که ایشان از موقعیت کاری من داشت، در بسیاری از مقاطع گره‌گشا بود و راه را برایم باز می‌کرد و اینطور نبود که راه را بر من ببندد و بگوید که این کار ربطی به کار تو ندارد. به‌خصوص در روزهای اول جنگ که همه ما به نوعی شوکه شده بودیم. جنگ بر ما تحمیل شده بود و هرگز پیش از آن تصورش را هم نکرده بودیم که کشورمان در شمال و جنوب به آن شکل گسترده مورد حمله وسیع دشمن قرار بگیرد. ما آن موقع در کرمانشاه و سرپل ذهاب مستقر بودیم. از طرفی در روزهای اول جنگ تمام اخبار جنگ باید از طریق ستاد جنگ به روزنامه‌ها منعکس می‌شد و اینطور نبود که یک خبرنگار بتواند آنچه را که دید همانطور منعکس بکند. لذا بعدها که روزنامه را ورق می‌زدم، می‌دیدم اخباری که تهیه کردم چقدر خلاصه شده‌اند و وقتی از بچه‌ها می‌پرسیدم، می‌گفتند با اخبار ستاد جنگ مغایرت داشته است.

ورود شما به جبهه‌های جنگ به‌عنوان خبرنگار به خواست خودتان بود یا به درخواست سردبیری بود؟

به خواست خودم بود. جنگ در مقطعی اتفاق افتاد که تازه ازدواج کرده بودم با این‌حال خودم تمایل داشتم که به منطقه بروم.

با توجه به اینکه تازه ازدواج کرده بودید، قاعدتاً رفتن به جبهه باید برای شما سخت بوده باشد؟

خیلی‌ها در آن دوران تازه ازدواج کرده بودند، خانم دکتر کیهانی قرار عقدشان را هم برای روز عید قربان گذاشته بودند، ولی ایشان به‌عنوان پزشک در منطقه کردستان بود که فهمید جنگ شده و با آمبولانسی که دست همسرشان آقای تهرانی بوده، وارد منطقه سرپل ذهاب می‌شوند و می‌بینند هیچ امدادگر و پزشکی برای مجروحان نیست. همان موقع آستین بالا می‌زنند و درمانگاهی جنگی را راه‌اندازی و درخواست کمک می‌کنند بعد هم مراسم عقد را همانجا در روزعید قربان می‌گیرند.

برای تهیه گزارش به منطقه‌ای که شهید اصغر وصالی در آن مستقر بود، هم می‌رفتید؟

ما هر دو در یک شهر بودیم. ایشان با نیروهای خودشان بودند و من هم در درمانگاه مستقر بودم. من ایشان را مجبور کرده بودم، عصرها وقتی از عملیات برمی‌گردند، بیایند و گزارشی هم به من بدهند که کجا رفته‌اند، چگونه بوده و چه دیده‌اند. دلم می‌خواست خودم جبهه‌ها را ببینم. می‌شنیدم که مجروح از جبهه کورموش می‌آید و هیچ ذهنیتی از آنجا نداشتم. خدا شهید نجمی را رحمت کند؛ یک‌بار که می‌خواست به آنجا برود، از ایشان خواستم که همراهش بروم و با دوربین رفتم و کورموش را دیدم. بعد از آن شهید وصالی به من گفتند که با کسی نرو و هر وقت خودش می‌خواست سری به جبهه‌ها بزند، همراهش می‌رفتم و دوربینم را می‌بردم و عکاسی می‌کردم.

از مناطقی که با شهید وصالی برای بازدیدشان رفتید، خاطره خاصی دارید؟

جاهایی را که ندیده‌اید، وقتی می‌روید، هر لحظه‌اش می‌تواند خاطره باشد. عملیات خمپاره‌انداز در قراویز را با شهید وصالی، شهید مرادی و... رفتیم. جبهه‌هایی که در روز تاسوعا به گیلان غرب رفتیم. همه خاطره هستند.

چطور از شهادت همسرتان (اصغر وصالی) باخبر شدید؟

هر دو در گیلان غرب بودیم، ولی ایشان برای شناسایی به منطقه رفته بودند و در روز عاشورا تیر به سرشان خورده و مجروح شده بودند و ایشان را به عقب آوردند. عصر بود که آقای بزرگ فرمانده سپاه گیلان غرب آمدند و به من گفتند ایشان در بیمارستان اسلام‌آباد هستند و ما شبانه به طرف اسلام‌آباد به راه افتادیم و چند ساعت بعد ایشان شهید شدند.

شخصیت شهید وصالی به آنچه در فیلم «چ» شاهدش بودیم، چقدر شباهت دارد؟ در کل خلق و خوی به نمایش گذاشته شده از ایشان چقدر با واقعیت مطابقت داشت؟

نه، همانطور که چمران، چمران آقای حاتمی کیا بود، اصغر وصالی هم اصغر وصالی آقای حاتمی کیا بود و کاملاً متفاوت بود. البته من این اتفاق را اتفاق خیلی خوبی می‌دانستم، چون حدود ۳۳ سال از شهادت اصغر وصالی گذشته بود و هیچ‌کس خیال نداشت یادی از ایشان بکند، ولی بزرگواری مثل آقای حاتمی کیا این کار را کرد. در آن دوران خیلی‌ها ترغیبم می‌کردند که بیا و مقابل این کار بایست و بگو این اصغر وصالی شبیه به اصغر وصالی واقعی نیست، ولی من بسیار خوشحالم که این کار را نکردم و گفتم هنرمندها می‌توانند وجوه دیگری از اصغر وصالی را به مردم نشان بدهند، لذا این هم اصغر وصالی بود، هم نبود. با توجه به شناختی که من از دکتر چمران داشتم، چمران آقای حاتمی کیا هم چمران بود، هم نبود و اگر من در برابر این اثر می‌ایستادم، کار بسیار ناجوانمردانه‌ای بود و باب این قضیه را می‌بستم که دیگر هیچ کسی جرئت نکند درباره اصغر وصالی حرف بزند. من امیدوارم هنرمندان از اصغر وصالی‌ها، چمران‌ها و همه شهدا بگویند و درباره خلوص، پاکی و زلالی آنها و ارتباطی که با خدا داشتند و توحیدمداری‌شان حرف بزنند. من نمی‌دانم چرا عده‌ای به عمد می‌خواهند که کسانی نباشند و کسانی باشند و این خیلی ناجوانمردانه است.

اگر شما بخواهید شهید اصغر وصالی را برای نسلی که ایشان را ندیده، توصیف کنید چه می‌گویید؟

خصلت‌های شهدا خوشبختانه شباهت‌های زیادی با هم دارند. بارزترین خصلت شهدا خلوص آنهاست. بارزترین خصلت آنها توحیدمداری‌شان است. بارزترین آن شجاعتشان است که اگر بخواهیم اینها را در نسل‌های بعدی تداوم ببخشیم، همانطور که از پیشینیان گرفتیم از شهدا هم بگیریم و برای خودمان بسازیم. ما چطور راحت تاریخ را می‌سازیم؟ الان بعد از ۴۰ سال خیلی راحت می‌توانم بگویم که دارند برای وقایع جنگ و تاریخ انقلاب سندسازی می‌کنند و ما خیلی راحت از کنار آن وقایع می‌گذریم و برایمان بی‌تفاوت هستند. اصغر وصالی مثل همه شهداست و خلوص، توحیدمداری، مهربانی، بازیچه دانستن دنیا و تعهد نسبت به راهی که انتخاب کرده‌اند و در این راه صادق باشند، اینها مشترکان همه شهداست. بعضی از شخصیت‌ها کمرنگ‌تر و برخی بارزتر می‌شوند، اما این مشترکات در اکثر شهداست.

در میان وقایع دفاع‌مقدس کدام یک برای شما ارزش خبری بیشتری داشت؟

اگر بخواهم صادقانه بگویم، هر لحظه‌ای ارزش خبری داشت. حتی لحظاتی که در درمانگاه بودیم و هیچ خبری نبود، همان لحظات هم برای من بسیار با ارزش بودند. هر چند در کنارش لحظات بسیار دردناکی هم وجود داشت. خود جنگ همین بود. جنگ در مفهومی که در ذهن‌هاست، نابودکننده همه هستی‌ها و خوبی‌هاست. کشتاری که در جنگ صورت می‌گیرد و خوب‌هایی که می‌برد، ضایعه بسیار بزرگی است. من همیشه دعا می‌کنم که هیچ کشوری هرگز درگیر جنگ نشود، چون جنگ نابودکننده خوبی‌ها و ویران‌کننده شهرهاست. آواره‌های جنگی که دیگر هیچ وقت سر و سامان نمی‌گیرند و اصالت و هویتشان خدشه‌دار می‌شود. اینها ضایعات جنگ هستند.

از چه عملیات‌هایی عکس گرفتید و چه خاطراتی از این عملیات‌ها دارید؟

اگر بخواهم صادقانه بگویم، هیچ وقت نخواستم به‌عنوان عکاس وارد عملیاتی بشوم و عکاسی کنم. همیشه دوربین همراهم بود. از روزهای اول جنگ در شهر و درمانگاه سرپل ذهاب، منطقه شیشه راه، بیمارستان پادگان، عملیات بازی دراز و عملیات مطلع‌الفجر عکس دارم، ولی هیچ وقت خودم را به‌عنوان خبرنگار مجبور نکردم که در عملیاتی حضور داشته باشم و عکس بگیرم. دوربین همراهم بوده و هر جا که پیش می‌آمد عکس می‌گرفتم. مثلاً موقعی که بچه‌ها می‌رفتند که شهدا را جمع کنند، از آنها می‌خواستم که همراهشان بروم و مرا می‌بردند و عکاسی می‌کردم. عملیات خاصی نبوده که بخواهم در آن شرکت کنم و بگویم که عکاس فلان عملیات بودم. دوربین همیشه همراهم بوده و هر وقت فرصتی پیش می‌آمده، عکاسی می‌کردم.

در دوران حضورتان در جبهه‌های جنگ اتفاقی افتاده که هنوز بعد از سال‌ها وقتی به یاد آن منطقه می‌افتید، آن اتفاق اول از همه در ذهنتان مجسم شود؟

عملیاتی اتفاق افتاده بود و بعد از چند روز می‌خواستند بروند و شهدای آن منطقه را جمع کنند. با آقای دکتر کیایی به آنجا رفتیم. من مانتوی سرمه‌ای به تن داشتم و عراقی‌ها از دور دیدند و فهمیدند که در اینجا جمعی حضور دارند و شروع کردند به خمپاره انداختن و خمپاره‌های بعدی دقیق‌تر می‌آمدند و نزدیک ما منفجر می‌شدند. دستور دادند که متفرق بشویم. من همینطور که می‌دویدم، احساس می‌کردم آن منطقه مین‌گذاری شده است. همراهانم فریاد می‌زدند، خواهر! نرو. هنوز این میدان مین پاکسازی نشده و من وحشت کردم و همان جا ایستادم. اگر می‌دویدم، روی مین‌ها می‌رفتم و روی هوا بودم. در آنجا ترس را به مفهوم واقعی تجربه کردم. خدا می‌داند که چه حالی بودم و داشتم قالب تهی می‌کردم. بعد یک گونی آوردند و گفتند این را روی پشتت بگذار و آهسته آهسته پایت را بین مین‌ها بگذار و بیا. من هم پایم را گذاشتم و آمدم عقب و از حال رفتم. وقتی عکس‌های آن روز را می‌بینم، یادم می‌آید که به مفهوم واقعی ترس را تجربه کردم.

شیرین‌ترین خاطره‌تان از حرفه خبرنگاری چیست؟

همانطور که اشاره کردم جنگ اصلاً مسئله خوبی نیست و شیرینی ندارد، اما گذران عمر در کنار کسانی که خلوص زیادی داشتند، همیشه برای من شیرین‌ترین لحظات و از دست دادن این افراد خاص هم به مراتب برایم تلخ‌ترین لحظات بوده است.

به عنوان یک زن خبرنگار و عکاس در جبهه محدودیتی را هم احساس می‌کردید؟

هم بله، هم نه. اول از همه شما باید حسابتان را با خودتان و کارتان مشخص کنید و وقتی که این اتفاق می‌افتد، این محدودیت گاهی هست و گاهی نیست. یعنی وقتی شما خودتان را محدود نکنید، دیگر کسی نمی‌تواند شما را محدود کند. البته بعداً که فشارهای سلیقه‌ای در کار آمد، از سال ۶۴ دیگر حکمی به هیچ کسی ندادند که وارد منطقه بشود، نه اینکه بخواهند به من ندهند. به هیچ خانم پزشک، پرستار و مددکاری هم ندادند.

در طول دوران فعالیت حرفه‌ای‌تان از سوی همکاران مورد حسادت هم قرار می‌گرفتید؟

نه، یادم نمی‌آید، بلکه برعکس، همه راه را برای خبرنگارها باز می‌کردند. اگر هم بوده برای من آنقدرها ارزشمند نبوده که به یادم مانده باشد.

تا چه زمانی به حرفه خبرنگاری ادامه دادید؟

من در سال ۶۳ به روزنامه کیهان رفتم و در سرویس گزارش به فعالیت پرداختم. ۱۰ سال در سرویس گزارش بودم. آنجا هم گزارش تهیه می‌کردم و هم عکس گزارش‌هایم را خودم می‌گرفتم. فکر می‌کنم تا دهه ۷۰ این سیستم ادامه داشت. بعد مسئول صفحه نامه‌ها شدم تا سال ۸۴ و دیگر کار خبری نکردم، چون مسئول صفحه بودم و بیشتر کارم در تحریریه بود.

تفاوت آلبوم عکس‌های شما از وقایع جنگ که اخیراً منتشر شده با آلبوم دیگر عکاسان جنگ چیست؟

از نگاه خودم هر فریم آن عکس‌ها بسیار ارزشمند و در واقع گنجینه من است، ولی مسئله‌ای که باعث شد که این کتاب چاپ بشود، دید زنانه به جنگ است که البته یک دیدگاه جدید است و قدیمی نیست. هر کدام از عکس‌ها از دید یک زن گرفته شده و این تفاوت فاحش کارهای من با آثار دیگر عکاسان است. مثلاً وقتی با آقای صادقی که عکاس بزرگ جنگ هستند، آقای فریدونی و... عکس‌ها را بررسی می‌کردیم، ایشان می‌گفتند من هم در اینجا بوده‌ام، ولی اصلاً این زاویه را ندیده‌ام، لذا این نگاه این تفاوت را در کتاب من با آثار آن بزرگواران ایجاد کرده است. آنها یک اتفاق را می‌دیدند و وظیفه داشتند آن را برای بعد ثبت کنند، ولی عکس‌های من توأمان با زندگی در جنگ است و خیلی اتفاق خاصی نیستند و فقط بعضی‌هایشان اتفاق هستند. وقتی عملیاتی می‌شد، آنها موظف بودند مستند عملیات را پوشش بدهند، ولی من حضورم در بیمارستان و درمانگاه توأمان و زندگی همراه با جنگ است. تفاوت عکس‌های من با آن بزرگواران در این است.

درصدد هستید که خاطراتتان را همراه با عکس‌هایتان تدوین کنید و به‌صورت کتاب منتشر نمایید؟

سال‌هاست که این کار از دغدغه‌های من است، اما متأسفانه تا به حال انجام نداده‌ام. هر چند که به تازگی در صفحه اینستاگرام این کار را کرده‌ام.

از چه زمانی به فضای مجازی ورود پیدا کردید و چه بازخوردهایی از به اشتراک گذاشتن عکس‌ها و خاطراتتان دارید؟

برای ما که تجربه مکتوب در رسانه را داریم، دنیای مجازی دنیای دیگری است و با رسانه مکتوب تفاوت دارد. من واقعاً این فضا را نمی‌شناختم و با تشویق و درخواست دخترهایم و جوانانی که گاهی با آنها برخورد می‌کردم و می‌خواستند که وارد این فضا بشوم، این صفحه را ایجاد کرده‌ام و یک سالی است که با اینستاگرام آشنا شده‌ام. این فضا هم دنیای خودش را دارد و تأثیرگذار هم است، اما کار رسانه‌ای مکتوب خیلی عمیق‌تر و ماندگارتر است. هیچ معلوم نیست که فردا چه اتفاقی برای اینستاگرام بیفتد. مثل فیسبوک و خیلی از رسانه‌های مجازی که با سر و صدای زیادی می‌آیند و بعد هم می‌روند و آن سر و صداها می‌خوابند و کمتر می‌شوند. البته از بین نمی‌روند ولی جایگزین دیگری برایش پیدا و روزبه‌روز هم مترقی‌تر می‌شود و تحول بیشتری در جامعه ایجاد می‌کند و ما نباید عقب بیفتیم. روی سخنم با جوان‌هاست و مسئولان فرهنگی‌ای که می‌بینیم در ارتباط با رسانه‌های مجازی خیلی خواب هستند و اصلاً نمی‌خواهند به روز باشند و قدمی بردارند. نشسته‌اند، ببینند دیگران چه کار می‌کنند تا همان کار را انجام بدهند و به موازات آنها پیش بروند. این رویکرد هم حالا ضررهایی را متوجه ما می‌کند و هم بعدها دودش به چشم نسل‌های بعدی‌مان می‌رود. به روز نبودن ضایعات سنگینی دارد.

از باز کردن این صفحه و بازخوردی که از به اشتراک گذاشتن خاطراتتان با مخاطبان می‌گیرید، رضایت دارید؟

اگر بخواهم صادقانه بگویم از هیچی بهتر است. چون از زمانی که خودم را بازنشسته کرده‌ام به لحاظ شرایطی که برایم پیش آمده، طرد شده‌ام و با بیرون و با رسانه‌ها ارتباط چندانی ندارم. البته در مقاطعی هم با بهداشت زنان - سایت بهدخت - کار کرده‌ام، اما آنها کارهای تخصصی خودشان را داشتند که چندان با تجربه‌های کاری من هماهنگ نبود و خودم بیرون آمدم. به هر حال به اشتراک گذاشتن این عکس‌ها و خاطرات از هیچی بهتر است.

مریم کاظم‌زاده در کنار همسرش شهید اصغر وصالی در یکی از مناطق جنگی

اصلی‌ترین مسئله‌ای که من و شهید اصغر وصالی از همدیگر می‌خواستیم، این بود که در کار همدیگر خیلی دخالت نداشته باشیم، چون من خبرنگار بودم و ایشان فرمانده سپاه بودند. هر دو هم واقعاً شرافتمندانه روی قول خودمان ایستادیم، ولی همراهی و درکی که ایشان از موقعیت کاری من داشت، در بسیاری از مقاطع گره‌گشا بود و راه را برایم باز می‌کرد

هر فریم از عکس‌هایی که در دوران دفاع مقدس گرفته‌ام بسیار ارزشمند و در واقع گنجینه من است و آنچه باعث شد کتاب عکس‌هایم چاپ بشود، دید زنانه به جنگ است. هر کدام از عکس‌ها از دید یک زن گرفته شده و این تفاوت فاحش کارهای من با آثار دیگر عکاسان است